**رساله سياسيه**

**حضرت عبدالبهاء**

**طهران ۱۹۳۴**

در يکی از الواح حضرت عبدالبهاء ميفرمايد: رسالهء سياسيّه که چهارده سال قبل تأليف شد و بخط جناب مشکين قلم مرقوم گرديد و در هندوستان طبع شد و انتشار داده گشت آن رساله البتّه در طهران هست و يک نسخه ارسال ميشود بعموم ناس بنمائيد که جميع مضرّات حاصله و فساد و فتنه در آن رساله باوضح عبارت مرقوم گرديده و در آن رساله حقوق مقدّسهء دولت و حقوق مرعيّه ملّت و تعلّقات بين راعی و رعيّت و روابط بين سائس و مسوس و لوازم ما بين رئيس و مرئوس مرقوم گرديده. اين است روش و سلوک اين آوارگان و اين است مسلک و منهج اين مظلومان و السّلام علی من اتّبع الهدی

١١ ج ١ سنهء ١٣٢٥ (عبدالبهاء عبّاس)

هو اللّه

ستايش و نيايش پاک يزدانی را سزا که بنيان آفرينش را بر ظهور کمالات مقدّسهء عالم انسانی نهاد که هويّت غيب بشئون و آثار و احکام و افعال و اعيان و اسرار در عرصهء شهود مشهود گردد و انوار حقيقت [ کُنْتُ کَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَف ] از مطلع صبح عيان نمايان شود. و محامد و نعوت کلّيّه حقيقت شاخصه بزرگواری را لائق که شمس حقيقت جهان الهی و نيّر اعظم عالم انسانی و مرکز سنوحات رحمانيّت و مطلع آثار باهره حضرت احديّتست و بظهورش سرّ [ فَخَلَقْتُ الخَلْقَ لِأُعْرَف ] در حيّز شهود تحقّق يافت ﴿ وَ تَرَی الأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا المَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴾. در اين ايّام و اوقات چون بعضی وقايع مخالف کلّ شرايع که مخرّب بنياد انسانی و هادم بنيان رحمانيست از بعضی نادانان و بيخردان و شورشيان و فتنه جويان سرزده دين مبين الهی را بهانه نموده ولولهء آشوبی بر انگيخته اهل ايران را در پيش امم دنيا از بيگانه و آشنا رسوا نمودند سبحان اللّه دعوی شبانی نمايند و صفت گرگان دارند و قرآن خوانند و روش درندگان خواهند صورت انسان دارند و سيرت حيوان پسندند ﴿ وَ إِذَا قِيْلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِی الأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُم هُمْ المُفْسِدُونَ وَ لَکِنْ لَا يَشْعُرُونَ ﴾، لهذا لازم شد که مجملی در اسّ اساس آئين يزدانی بيانی رود و بجهت هوشياری و بيداری ياران ذکری شود\*

اين مشهود و واضحست که در طينت و فطرت جميع موجودات قوّت و استعداد ظهور دو نوع کمالات موجود يکی کمالات فطريّه که من دون واسطه صرف ايجاد الهی است و ديگری کمالات اکتسابيّه است که در ظلّ تربيت مربّی حقيقی است. در اعيان خارجه ملاحظه نمائيد که در اشجار و ازهار و اثمار يک طراوت و لطافت فطريّه که صرف موهبت الهيّه است موجود و ديگری نضارت و حلاوت زايد الوصف است که بتربيت باغبان عنايت در آن مشهود. چه که اگر بحال خود گذاشته شود جنگل و آجام گردد گل و شکوفه نگشايد و ثمری نبخشايد و شايسته سوختن و افروختن گردد. و لکن چون در ظلّ تربيت و عنايت مربّی در آيد بستان و گلستان شود چمن و گلشن گردد ازهار و اثمار برون آرد و بگل و رياحين روی زمين بيارايد. بهمچنين جمعيّت بشريّه و هيئت جامعه انسانيّه نيز اگر بحال خويش ترک شود چون حشرات محشور شود و در زمره بهائم و سباع معدود گردد درندگی و تيزچنگی و خونخوارگی بياموزد و در آتش حرمان و طغيان بسوزد\*

نوع انسان در دبستان آفاق کودکان سبقخوانند و از علل مزمنه سقيم و ناتوان. هياکل مقدّسه انبيا و اوليا اديب انجمن رحمانند و طبيب شفاخانهء حضرت يزدان بشير عنايتند و آفتاب فلک اثير هدايت تا شعله نورانی کمال معنوی و صوری که در حقيقت زجاجی انسانی افسرده و مخمود است بنار موقده الهی بر افروزد و امراض مزمنه بعنايت فيض رحمانی و روح مسيحائی زائل گردد. پس باين دليل جليل بوضوح پيوست که انجمن انسانی را تربيت و عنايت مربّی حقيقی لازم و نفوس بشری را ضابط و رابط و مانع و رادع و مشوّق و سائق و جاذب واجب چه که باغ آفرينش جز بتربيت باغبان عنايت و فيوضات حضرت احديّت و سياست عادله حکومت آرايش و لطافت و فيض و برکت نيابد \*

و اين رادع و مانع و اين ضابط و رابط واين قائد و سائق بدو قسم منقسم. حافظ و رادع اوّل قوّهء سياسيّه است که متعلّق بعالم جسمانی و مورث سعادت خارجه عالم انسانيست و سبب محافظه جان و مال و ناموس بشری و علّت عزّت و علوّ منقبت هيئت جامعه اين نوع جليل است. و مرکز رتق و فتق اين قواء سياسيّه و محور دائره اين موهبت ربّانيّه خسروان عادل و امنای کامل و وزرای عاقل و سران لشکر باسل هستند \*

و مربّی و ضابط ثانی عالم انسانی قوّه قدسيّهء روحانيّه و کتب منزله سمائيّه و انبيای الهی و نفوس رحمانی و علمای ربّانی. چه که اين مهابط وحی و مطالع الهام مربّی قلوب و ارواحند و معدّل اخلا ق و محسّن اطوار و مشوّق ابرار . يعنی اين نفوس مقدّسه چون قوای روحانيّهء نفوس انسانيّه را از شآمت اخلاق رذيله و ظلمت صفات خبيثه و کثافت عوالم کونيّه نجات داده حقائق بشريّه را بانوار منقبت عالم انسانی و شئون رحمانی و خصائل و فضائل ملکوتی منوّر نمايند تا حقيقت نورانيّهء ﴿ فَتَبَارَکَ اللهُ أَحْسَنُ الخَالِقِينَ ﴾ و منقبت ﴿ لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِيْمٍ ﴾، در هويّت مقدّسهء انسانی تحقّق يابد. اين است که بفيوضات جليله اين مطالع آيات الهيّه حقائق صافيّه لطيفه انسانيّه مرکز سنوحات مقدّسه رحمانيّت گردد. و بنيان اين وظائف مقدّسه بر امور روحانی رحمانی و حقائق وجدانی است تعلّقی بشئون جسمانی و امور سياسی و شئون دنيوی نداشته بلکه قوای قدسيّه اين نفوس طيّبه طاهره در حقيقت جان و وجدان و هويّت روح و دل نافذ است نه آب و گل و رايات آيات اين حقايق مجرّده در فضای جانفزای روحانی مرتفع نه خاکدان ترابی مدخلی در امور حکومت و رعيّت وسائس و مسوس نداشته و ندارند بنفحات قدسيّه الهيّه مخصوصند و بفيوضات معنويّه صمدانيّه مأنوس مداخله در امور سائره نخواهند و سمند همّت را در ميدان نهمت و رياست نرانند. چه که امور سياست و حکومت و مملکت و رعيّت را مرجع محترميست و مصدر معيّن و هدايت و ديانت و معرفت و تربيت و ترويج خصائل و فضائل انسانيّت را مرکز مقدّسی و منبع مشخّصی اين نفوس تعلّقی بامور سياسی ندارند و مداخله نخواهند. اينست در اين کور اعظم و رشد و بلوغ عالم اين مسئله چون بنيان مرصوص در کتاب الهی منصوص است و باين نصّ قاطع و برهان لامع کلّ بايد اوامر حکومت را خاضع و خاشع و پايه سرير سلطنت را منقاد و طائع باشند يعنی در اطاعت و عبوديّت شهرياران رعيّت صادق و بنده موافق باشند.

چنانچه در کتاب عهد و ايمان و پيمان باقی ابدی جمال رحمانی که امرش قاطع و فجرش ساطع و صبحش صادق و لامعست بنصّ صريح ميفرمايد، امر منصوص اين است: [ يا اولياء الله و امنائه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزّت و ثروت حقّند دربارهء ايشان دعا کنيد حکومت ارض بآن نفوس عنايت شد و قلوب را از برای خود مقرّر داشت نزاع و جدال را نهی فرمود نهياً عظيماً فی الکتاب هذا امر الله فی هذا الظّهور الاعظم و عصمه من حکم المحو و زيّنه بطراز الاثبات انّه هو العليم الحکيم مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف مزيّنند بر کلّ اعانت آن نفوس لازم ].

و همچنين در رساله صريحه که مخاطباً ببعضی از علماء ميفرمايد يک فقره از آن رساله مبارکه اين است : [ حال بايد حضرت سلطان حفظه اللّه تعالی بعنايت و شفقت با اين حزب رفتار فرمايند و اين مظلوم امام کعبهء الهی عهد مينمايد از اين حزب جز صداقت و امانت امری ظاهر نشود که مغاير رأی جهان آرای حضرت سلطانی باشد. هر ملّتی بايد مقام سلطانش را ملاحظه نمايد و در آن خاضع باشد و بامرش عامل و بحکمش متمسّک. سلاطين مظاهر قدرت و رفعت و عظمت الهی بوده و هستند اين مظلوم با احدی مداهنه ننموده کلّ در اين فقره شاهد و گواهند. و لکن ملاحظهء شئون سلاطين من عند الله بوده و از کلمات انبيا و اوليا واضح و معلوم. خدمت حضرت روح عليه السّلام عرض نمودند : [ يا روح الله أيجوز أن تعطی الجزية لقيصر أم لا ؟ قال بلی ما لقيصر لقيصر و ما لله لله ]، منع نفرمودند و اين دو کلمه يکيست نزد متبصّرين. چه که ما لقيصر اگر من عند الله نبوده نهی ميفرمودند. و همچنين در آيهء مبارکه ﴿ أَطِيْعُوا اللهَ وَ أَطِيْعُوا الرَّسُولَ وَ أُوْلِی الأَمْرِ مِنْکُم ﴾ مقصود ازاين اولی الامر در مقام اوّل و رتبهء اولی ائمّه - صلوات الله عليهم - بوده و هستند ايشانند مظاهر قدرت و مصادر امر و مخازن علم و مطالع حکم الهی و در رتبهء ثانی و مقام ثانی ملوک و سلا طين بوده‌اند يعنی ملوکی که بنور عدلشان آفاق عالم منوّر و روشن است. اميدآنکه از حضرت سلطان نور عدلی اشراق نمايد که جميع احزاب امم را احاطه کند کلّ بايد از حقّ از برايش بطلبند آنچه را که اليوم سزاوار است \*

الهی الهی و سيّدی و سندی و مقصودی و محبوبی اسئلک بالاسرار الّتی کانت مکنونةً فی علمک وبالايات الّتی منها تضوّع عرف عنايتک و بامواج بحر عطائک و سماء فضلک و کرمک و بالدّماء الّتی سفکت فی سبيلک و بالاکباد الّتی ذابت فی حبّک أن تؤيّد حضرت السّلطان بقدرتک و سلطانک ليظهر منه ما يکون باقياً فی کتبک و صحفک و الواحک أی ربِّ خذ يده بيد اقتدارک و نوره بنور معرفتک و زيّنه بطراز اخلاقک انّک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الاشياء لا اله الّا انت الغفور الکريم.

حضرت بولس قدّيس در رساله باهل روميّه نوشته: [ لتخضع کلّ نفس للسّلاطين العالية فانّه لا سلطان الّا من الله و السّلاطين الکائنة انّما رتّبها الله فمن يقاوم السّلطان فانّه يعاند ترتيب الله ( الی ان قال ) لانّه خادم الله المنتقم الّذی ينفّذ الغضب علی من يفعل الشّرّ ] ميفرمايد: ظهور سلاطين و شوکت و اقتدارشان من عند الله بوده. در احاديث قبل هم ذکر شده آنچه که علما ديده و شنيده‌اند نسئل الله تبارک و تعالی أن يؤيّدک يا شيخ علی التّمسّک بما نزّل من سماء عطاء الله ربّ العالمين \*

پس ای احبّای الهی بجان و دل بکوشيد و به نيّت خالصه و اراده صادقه در خيرخواهی حکومت و اطاعت دولت يد بيضا بنمائيد. اين امر اهمّ از فرائض دين مبين و نصوص قاطعه کتاب علّيّين است. اين معلوم است که حکومت بالطّبع راحت و آسايش رعيّت خواهد و نعمت و سعادت اهالی جويد و در حفظ حقوق عادله تبعه و زيردستان راغب و مائل و در دفع شرور متعدّيان ساعی و صائل است. زيرا عزّت و ثروت رعيّت شوکت و عظمت و قوّت سلطنت باهره و دولت قاهره است و نجاح و فلاح اهالی منظور نظر اعليحضرت شهريارانست و اين قضيّه امر فطری است. و اگر چنانچه فتوری در راحت اهالی و قصوری در نعمت و سعادت اعالی و ادانی حاصل گردد اين از عدم کفايت پيشکاران و شدّت سورت و جهالت بدخواهانی است که بلباس علم ظاهر و در فنون جهل ماهر و محرّک فتنه در اوّل و آخرند [ الفتنة کانت نائمة لعن الله من ايقظها ]\*

اين جمع بيخردان يعنی پيشوايان پنجاه سالست در معابر و منابر و مجالس و محافل در حضور اولياء امور نسبت باين حزب مظلوم تهمت فساد ميدادند و نسبت عناد روا داشتند که اين حزب مخرّب عالمند و مفسد اخلاق بنی آدم فتنهء آفاقند و مضرّت علی الاطلاق علم عصيانند و رايت طغيان دشمن دين و دولتند و عدوّ جان رعيّت. مقتضای عدل الهی ظهور و وضوح حقيقت هر حزب و گروه بوده تا در انجمن عالم معلوم و مشهود گردد که مصلح کيست و مفسد که فتنه جويان چه قومند و مفسدان کدام گروه و اللّه يعلم المفسد من المصلح [ خوش بود گر محک تجربه آيد بميان ] [ تا سيه روی شود آنکه در او غش باشد ] حال ای احبّای الهی بشکرانه الطاف ربّانی پردازيد که عادل حقيقی پرده از روی کار هر فرقه برانداخت و اسرار مکنونه نفوس چون کوکب باهر مشهود و ظاهر گرديد حمداً له ثمّ شکراً له \*

و حال آنکه وظيفه علماء و فريضه فقها مواظبت امور روحانيّه و ترويج شئون رحمانيّه است. و هر وقت علمای دين مبين و ارکان شرع متين در عالم سياسی مدخلی جستند و رائی زدند و تدبيری نمودند تشتيت شمل موحّدين شد و تفريق جمع مؤمنين گشت نائرهء فساد برافروخت و نيران عناد جهانی را بسوخت مملکت تاراج و تالان شد و رعيّت اسير و دستگير عوانان. در اواخر ملوک صفويّه عليهم الرّحمة من ربّ البريّة علماء در امور سياسی ايران نفوذی خواستند و علمی افراختند و تدبيری ساختند و راهی نمودند و دری گشودند که شآمت آن حرکت مورث مضرّت و منتجّ هلا کت گرديد. ممالک محروسه جولانگاه قبائل ترکمان گشت و ميدان غارت و استيلاء افغان. خاک مبارک ايران مسخّر امم مجاوره گرديد و اقليم جليل در دست بيگانه افتاد. سلطنت قاهره معدوم شد و دولت باهره مفقود گشت. ظالمان دست تطاول گشودند و بدخواهان قصد مال و ناموس و جان نمودند. نفوس مقتول گشت و اموال منهوب. بزرگان مغضوب شدند و املاک مغصوب. معموره ايران ويران شد و ديهيم جهانبانی مقرّ و سرير ديوان. زمام حکومت در دست درندگان افتاد و خاندان سلطنت در زير زنجير و شمشير خونخواران. پرده نشينان اسير شدند و کودکان دستگير. اين ثمرهء مداخله علمای دين و فضلای شرع متين در امور سياسی شد \*

و نوبت ديگر علماء امّت در بدايت حکومت اعليحضرت آقا محمّد خان در امور سياسی طرحی تازه ريختند و بر فرق ايرانيان خاک مذلّت بيختند در تعيين سلطنت رائی زدند و در تشويش اذهان نغمه و نوائی بنواختند عربده و ضوضائی انداختند و علم اختلافی برافراختند. طوفان طغيان بر خاست و سبل فتنه و آشوب مستولی شد هرج و مرج شديد رخ نمود و موج عصيان اوج آسمان گرفت. سران قبائل سر سروری افراشتند و تخم خصومت در کشت زار مملکت کاشتند و بجان يکديگر افتادند امن وامان مسلوب شد و عهد و پيمان مفسوخ گشت سر و سامانی نماند و امن و امانی نبود. تا آنکه واقعه فاصله کرمان بوقوع پيوست و غبار فتنه و فساد بنشست قطع دابر قوم فاسقين شد و قلع ريشهء مفسدين گشت \*

واقعه ثالثه در زمان خاقان مغفور بود که پيشوايان باز زلزله و ولوله انداختند و علم منحوس برافراختند و ساز جهاد با روس ساختند و با طبل و دهل قطع سبل نمودند تا بحدود و ثغور رسيدند. چون آغاز هجوم نمودند به رجومی گريختند و در ميدان جنگ بيک شلّيک تفنگ از نام و ننگ گذشتند و عار فرار اختيار کردند و چون جراد منتشر و اعجاز نخل منقعر در شواطی رود ارس و پهن دشت مغان سرگردان و پريشان شدند و نصف ممالک آذربايجان و هفت کرور تومان و دريای مازندران را بباد دادند \*

و مدار عبرت عظيم واقعه محزنه حضرت عبدالعزيز خان خلّد آشيان مظلوم است. در اواخر ايّامش که پيشوايان امّت عثمانيان بنای طغيان گذاشتند و رايت عدوان بر افراشتند از روی جنون حرکتی نمودند و در مهامّ امور مدخل و شرکتی خواستند فتنه‌ها برانگيختند و با رجال دولت در آويختند دين مبين و شرع متين را بهانه ساختند و صلاح امّت بر زبان راندند و عزل وزراء درخواستند وبنيان انصاف و مروّت برانداختند خيرخواهان را دور نمودند و بدخواهان را مسرور صادقانرا مغضوب ملّت نمودند و خائنان را محبوب امّت. و چون بمقصد خويش موفّق شدند رسم دگر پيش گرفتند تعرّض بسرير سلطنت نمودند و دست تطاول بحکمران و حکومت گشودند فتوی بخلع دادند و بقلع و قمع برخاستند آبروی مروّت ريختند و غبار ظلم برانگيختند. ستمی روا داشتند که دين مبين را بدنام کردند و شريعت سيّد المرسلين را رسوا. نائره افسوس و حسرت از اين حرکت در دلهای عالميان برافروخت و قلوب جهان و جهانيان بر مظلوميّت آن جهانبان بسوخت. عاقبت اصرار به جنگ نمودند و پنجه و چنگ بيازمودند سلاح بستند و اعلان حرب نمودند و در افواه عوام انداختند که روس دولتی است مأيوس و سپاه و لشکرش پيکری است بيروح سرانش جبانند و مردانش ناتوان دولتش بی‌صولتست و حکومتش بی‌قوّت و شوکت ما امّت قاهره هستيم و ملّت باهره جهاد کنيم و بنياد عناد براندازيم شهره آفاق شويم و سرور امم و دول علی الاطلاق. و چون نتائج اين حرکات آشکار شد و ثمرات اين افکار پديدار قهر مجسّم بود و زهر مکرّر نقمت مشخّص بود و نکبت دولت و رعيّت. زمين بخون بيگناهان رنگين شد و ميدان حرب از تنهای کشته منظر مهيب. عموم رعيّت جام بلا کشيدند و سيصد هزار جوانان امّت و نورسيدگان مملکت زهر هلاکت چشيدند. چه بنيانهای عظيم که با خاک يکسان شد و چه خاندانهای قديم که منقرض و فقير شد. هزاران قراء معموره مطموره شد و ولايات آباد خراب آباد گشت. خزائن بباد رفت و ثروت دولت و رعيّت محو و تاراج و دو کرور رعيّت از وطن مألوف مجبور بهجرت شدند و جمع غفيری از سران مملکت و بزرگان ولايت بعد از فقدان ما ملک لانه و آشيانه ترک نموده طفلان خردسال و پيران سال خورده بيسر و سامان سرگردان دشت و بيابان گشتند. علمای پرعربده که نعره الحرب و حيّ علی الجهاد ميزدند در صدمه اولی فرياد اين الملاذ و اين المناص برآوردند و بحرب قليل از اجر جزيل و ثواب جليل گذشتند و رو بفرار آوردند و اين مصيبت کبری را فراهم کردند. سبحان اللّه کسانيکه تدبير لانه و آشيانه و تربيت خانه و کاشانه خويش نتوانند و از بيگانه و خويش بيخبرند در مهامّ امور مملکت و رعيّت مداخله نمايند و در معضلات امور سياسی معانده و چون مراجعت بتاريخ نمائی از اين قبيل وقايع بيحد و بی‌پايان يابی که اساس جميع مداخلهء رؤسای دين در امور سياسيّه بوده. اين نفوس مصدر تشريع احکام الهی هستند نه تنفيذ يعنی چون حکومت در امور کلّيّه و جزئيّه مقتضای شريعت الهيّه و حقيقت احکام ربّانيّه را استفسار نمايد آنچه مستنبط از احکام اللّه و موافق شريعت اللّه است بيان نمايند ديگر در امور سياسی و رعيّت پروری و ضبط و ربط مهامّ امور و صلا ح و فلا ح ملکی و تمشيت قواعد و قانون مملکتی و امور خارجی و داخلی چه اطّلاع دارند. و همچنين در جميع اعصار و قرون اولی مصدر تعرّض به احبّاء اللّه و تغرّض به موقنين بآيات اللّه اشخاصی بوده‌اند که بظاهر بحليه علم آراسته و تقوی و خشية اللّه از قلوبشان کاسته بصورت دانا و بحقيقت نادان و بزبان زاهد و بجان جاحد و بجسم عابد و بدل راقد بودند. مثلاً در زمانی که نفس روح بخش مسيحائی جسم عالم را جان بخشيد و نفحات قدس عيسوی عالم امکان را روان مبذول داشت علمای بنی اسرائيل مثل حنّا و قيافا بر آن جوهر وجود و جمال مشهود و روح محمود زبان اعتراض گشودند و احتراز نمودند و تکفير کردند و تدمير خواستند اذيت نمودند و مضرّت روا داشتند حواريّون را عقوبت نمودند و اشدّ نقمت وارد آوردند فتوای قتل دادند و طرد و حبس کردند شکنجه و عقاب نمودند و باشدّ عذاب شهيد و دم اطهرشانرا سبيل کردند. اين تعرّض و تشدّد و نقمت و عقوبت کلّ از جهت علمای امّت بود \*

و همچنين در زمان سرّ وجود جمال موعود مؤيّد بمقام محمود حضرت رسول - عليه السّلام - ملاحظه نمائيد. معترضين و محترزين معاندين و مکابرين علمای يهود و رهبان عنود و کهنه جهول حسود بودند مثل ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نضر بن حارث و عاص بن وائل و حيّ بن اخطب و اميّة بن هلال. اين پيشوايان امّت قيام بر لعن و سبّ و قتل و ضرب آن آفتاب مشرق نبوّت نمودند و چنان طغيان در اذيّت شمع انجمن عالم انسان داشتند که [ ما اوذی نبيّ بمثل ما اوذيت ] فرمودند و لسان بشکوه گشودند. پس ملاحظه نمائيد که در هر عهد و عصر ظلم و زجر و حصر و جفای شديد و جور جديد از بعضی علمای بيدين بود و اگر چنانچه حکومت تعرّضی کرد و يا تغرّضی نمود جميع بغمز و لمز و اشاره و همز اين نفوس پر طغيان بود. و همچنين در اين اوقات اگر بنظر دقيق ملاحظه نمائيد آنچه شايع و واقع از اعتساف علمای بی‌انصافی بوده که از تقوای الهی محروم و از شريعت اللّه مهجور و از نار حقد و نيران حسد در جوش و خروشند \*

و امّا دانايان پاک دل پاک جانند هر يک رحمت يزدانند و موهبت رحمن شمع هدايتند و سراج عنايت بارقه حقيقتند و حافظ شريعت ميزان عدالتند و سلطان امانت صبح صادقند و نخل باسق فجر لامعند و نجم ساطع ينبوع عرفانند و معين مآء عذب حيوان مربّی نفوسند و مبشّر قلوب هادی اممند و منادی حقّ بين بنی آدم آيت کبری هستند و رايت عليا جواهر وجودند و لطائف موجود مظهر تنزيهند و مشرق آفتاب تقديس از هستی خاکدان فانی بيزارند و از هوی و هوس عالم انسانی در کنار در مجامع وجود سرمست محامد و نعوت ربّ ودودند و در محفل تجلّی و شهود در رکوع و سجود بنيان الهی را رکن رکينند و دين مبين را حصن حصين تشنگانرا عذب فراتند و گمگشتگانرا سبيل نجات در حدائق توحيد طيور شکورند و در انجمن تفريد شمع پر نور علمای ربّانيند و وارثان نبوی واقفان اسرارند و سرخيل گروه ابرار خلوتگاه ذکر را صومعهء ملکوت کنند و عزلت از غير را وصول ببارگاه لاهوت شمرند و ما دون ايشان جسم بيجانند و نقش حيطان ﴿ وَ أَضَلَّهُ اللّهُ عَلَی عِلْمٍ ﴾، منصوص قرآن \*

هيئت اجتماعيّه بشريّه بالطّبع محتاج روابط و ضوابط ضروريّه است. چه که بدون اين روابط صيانت و سلامت نيابد و امنيّت و سعادت نيابد عزّت مقدّسه انسان رخ ننمايد و معشوق آمال چهره نگشايد کشور و اقليم آباد نگردد و مدائن و قری ترتيب و تزيين نيابد عالم منتظم نشود آدم نشو و نما نتواند راحت جان و آسايش وجدان ميسّر نگردد منقبت انسان جلوه نکند شمع موهبت رحمن نيفروزد حقيقت انسان کاشف حقائق امکان نگردد و واقف حکمت کلّيّهء يزدان نشود فنون جليله شيوع نيابد و اکتشافات عظيمه حصول نپذيرد مرکز خاک مرصد افلاک نشود و صنايع و بدايع حيرت بخش عقول و افکار نگردد شرق و غرب عالم مصاحبت نتواند و قوّهء بخار اقطار آفاق را مواصلت ندهد. و اين ضوابط و روابط که اساس بنيان سعادت و بدرقه عنايتست شريعت و نظامی است که کافل سعادت و ضابط عصمت و صيانت هيئت بشريّه است. و چون بحث دقيق نمائی و ببصر حديد نگری مشهود گردد که شريعت و نظام روابط ضروريّه است که منبعث از حقائق اشياست و الّا نظام هيئت اجتماعيّه نگردد و علّت آسايش و سعادت جمعيّت بشريّه نشود. چه که هيئت عموميّه بمثابهء شخص انسان است چون از جواهر فرديّه و عناصر مختلفه متضادّه متعارضه موجود گشته است بالضّروره معرض اعراض و مطرح امراضست و چون از علل خلل طاری گردد طبيب حاذق و حکيم فائق تشخيص مرض دهد و بتشريح عرض پردازد و در حقائق و دقائق علّت و مقتضای طبيعت انديشد و مبادی و نتائج و وسائط و حوائج تحرّی نمايد و جزئيّات و کلّيّاترا فرق و تميز دهد. پس تفکّر نمايد که تقاضای اين مرض چيست و مقتضای اين عرض چه و بمعالجه و مداوا پردازد. از اين معلوم شد که علاج شافی و دواء کافی منبعث از نفس حقيقت طبيعت و مزاج و مرض است. بهمچنين هيئت اجتماعيّه و هيکل عالم معرض عوارض ذاتيّه و در تحت تسلّط امراض متنوّعه است شريعت و نظام و احکام بمثابه درياق فاروق و شفاء مخلوقست. پس شخص دانائی تصوّر توان نمود که بخودی خود بعلل مزمنهء آفاق پی برد و بانواع امراض و اعراض امکان واقف گردد و تشخيص اسقام عالميان تواند و تشريح آلام هيئت جامعه انسان داند و سرّ مکنون اعصار و قرون کشف تواند تا بروابط ضروريّهء منبعث از حقائق اشيا پی برد و نظام و قوانينی وضع نمايد که علاج عاجل باشد و دوای کامل ؟ شبهه ای نيست که ممتنع و مستحيل است. پس معلوم و محقّق شد که واضع احکام و نظام و شريعت و قوانين بين انام حضرت عزيز علّام است. چه که بحقائق وجود و دقائق کلّ موجود و سرّ مکنون و رمز مصون اعصار و قرون جز خدای بيچون نفسی مطّلع و آگاه نه. اين است که زاکون ممالک اوروپ فی الحقيقه نتائج افکار چند هزار سال علمای نظام و قانونست با وجود اين هنوز ناتمام و ناقص است و در حيّز تغيير و تبديل و جرح و تعديل. چه که دانايان سابق پی بمضرّت بعضی قواعد نبرده و دانشمندان لاحق واقف گشتند و بعضی از قواعد را تعديل و بعضی را تصديق و برخی را تبديل نموده و مينمايند. باری بر سر مطلب رويم. شريعت بمثابه روح حياتست و حکومت بمنزله قوّهء نجات شريعت مهر تابانست و حکومت ابر نيسان. و اين دو کوکب تابان چون فرقدان از افق امکان بر اهل جهان پرتو افکند يکی جهان جانرا روشن کند و ديگری عرصه کيهان را گلشن يکی محيط وجدان را درفشان نمايد و ديگری بسيط خاکدانرا جنّت رضوان. اين توده خاک رشک افلاک گردد و اين ظلمتکده تاريک غبطهء عالم انوار ابر رحمت برخيزد و رشحه موهبت ريزد و نفحه عنايت مشک و عنبر بيزد نسيم سحر وزد و شميم جان پرور رسد روی زمين آيين بهشت برين گيرد و موسم بهار دلنشين آيد. ربيع الهی باغ کيهانرا طراوت بديع بخشد و آفتاب عزّت قديمه آفاق امکانرا روشنی جديد مبذول دارد تراب اغبر عبير و عنبر شود و گلخن ظلمانی گلبن رحمانی و گلشن نورانی گردد. مقصود اين است که اين دو آيت کبری چون شهد و شير و دو پيکر اثير معين و ظهير يکديگرند پس اهانت با يکی خيانت با ديگريست و تهاون در اطاعت اين طغيان در معصيت با آنست \*

شريعت الهيّه را که حيات وجود و نور شهود و مطابق مقصود است قوّه نافذه بايد و وسايط قاطعه شايد و حامی مبين لازم و مروّج متين واجب و شبهه نيست که مصدر اين قوّه عظيمه بنيه حکومت و بارقهء سلطنت است و چون اين قوی و قاهر گردد آن ظاهر و باهر شود و هر چند اين فائق و ساطع گردد آن شائع و لامع شود. پس حکومت عادله حکومت مشروعه است و سلطنت منتظمه رحمت شامله ديهيم جهانبانی محفوف به تأييد يزدانی است و افسر شهرياری مزيّن به گوهر موهبت رحمانی. در کتاب مبين بنصّ صريح ميفرمايد: ﴿ قُلْ اللَّهُمَّ مَالِکَ المُلْکِ تُؤْتِی المُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزَعُ المُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ ﴾ پس معلوم و مشهود شد که اين عطيّه موهبت الهيّه و منحه ربّانيّه است. و همچنين در حديث صحيح بصريح ميفرمايد: [ السّلطان ظلّ الله فی الارض ]. با وجود اين نصوص که چون بنيان مرصوص است ديگر کلمه غاصب ناصب چه زعم واضح البطلانست و چه تصوّر بی دليل و برهان. ملاحظه فرمائيد که در آيه مبارکه و حديث صريح بيان مطلق است نه مقيّد و ذکر عموم است نه خصوص محتوم. امّا شأن ائمّهء هدی و مقام مقرّبين درگاه کبريا عزّت و حشمت روحانيّه است و حقوقشان ولايت حضرت رحمانيّه اکليل جليلشان غبار سبيل رحمان است و تاج وهّاجشان انوار موهبت حضرت يزدان سرير معدلت مصيرشان تختگاه قلوبست و ديهيم رفيع و عظيمشان مقعد صدق عالم ملکوت جهانبان جهان جان و دلند نه آب و گل و مالک الملک فضای لا مکانند نه تنگنای عرصه امکان. و اين مقام جليل و عزّت قديم را غاصبی نه و سالبی نيست. امّا در عالم ناسوت سريرشان حصير است و صدر جلالشان صفّ نعال اوج عزّتشان حضيض عبوديّت است و ايوان سلطنتشان گوشه عزلت قصور معمور را قبور مطمور شناسند و حشمت آفاق را مشقّت لا تطاق ثروت و گنج را زحمت و رنج دانند و حشمت بی‌پايان را مشقّت جان و وجدان. چون طيور شکور در اين دار غرور بدانه چند قناعت نمايند و در حديقه توحيد بر شاخسار تجريد بنطق بليغ فصيح بمحامد و نعوت حيّ قديم پردازند. باری مقصود اين بود که بصريح آيت و صحيح روايت سلطنت موهبت ربّ عزّت است و حکومت رحمت حضرت ربوبيّت. نهايت مراتب اين است که شهرياران کامل و پادشاهان عادل بشکرانه اين الطاف الهيّه و عواطف جليلهء رحمانيّه بايد عدل مجسّم باشند و عقل مشخّص فضل مجرّد باشند و لطف مصوّر آفتاب عنايت باشند و سحاب رحمت رايت يزدان باشند و آيت رحمن \*

حکومت رعيّت پرور واجب الاطاعتست و طاعتش موجب قربت عدل الهی مقتضی رعايت حقوق متبادله است و آيين ربّانی آمر بصيانت شئون متعادله رعيّت از راعی حقّ صيانت و رعايت دارد و مسوس از سائس چشم حمايت و عنايت مملوک در صون حمايت ملوک است و اهالی در پناه حراست پادشاه معدلت سلوک [ کلّ راع مسؤول عن رعيّته ]. حکومت رعيّت را حصن حصين باشد و کهف امين سلطنت ملاذ منيع باشد و ملجأ رفيع حقوق رعايا و برايا را بجميع قوی محفوظ و مصون فرمايد و عزّت و سعادت تبعه و زيردستان را ملحوظ و منظور دارد چه که رعيّت وديعهء الهيّه است و فقرا امانت حضرت احديّت. بهمچنين بر رعيّت اطاعت و صداقت مفروض و قيام بر لوازم عبوديّت و خلوص خدمت محتوم و حسن نيّت و شکرانيّت ملزوم تا با کمال ممنونيّت تقديم ماليات نمايند و بنهايت رضايت حمل تکاليف ساليان و در تزييد علوّ شأن پادشاهان کوشند و در تأييد قوّت حکومت و تزييد عزّت سرير سلطنت بذل مال و جان نمايند. چه که فايدهء اين معامله و ثمره اين مطاوعه عائد بر عموم رعيّت گردد و در حصول حظّ عظيم و وصول بمقام کريم کلّ شريک و سهيم شوند. حقوق متبادل است و شئون متعادل و کلّ در صون حمايت پروردگار عادل \*

دولت و حکومت در مثل مانند رأس و دماغست و اهالی و رعيّت بمثابه اعضاء و جوارح و ارکان و اجزاء. رأس و دماغ که مرکز حواسّ و قواست و مدبّر تمام جسم و اعضاء چون قوّت غالبه يابد و نفوذ کامله علم حمايت افرازد و بوسائط صيانت پردازد تدبير حوائج ضروريّه کند و تمهيد نواتج و نتائج مستحسنه و جميع توابع و جوارح در مهد آسايش و نهايت آرامش بکمال آرايش بياسايند. و اگر در نفوذش فتوری حاصل شود و قوّتش قصوری ملک بدن ويران گردد و کشور تن بی‌امن و امان و هزار گونه آفت مستولی شود و سعادت و آسايش جميع اجزا مختلّ گردد. بهمچنين چون قوای حکومت نافذ باشد و فرمانش غالب مملکت آرايش يابد و رعيّت آسايش و اگر قوّتش متحلّل گردد بنيان سعادت و راحت رعيّت متزلزل و منهدم شود. چه که حافظ و حارس و رابط و ضابط و رادع و مانع لازم حکومت است و چون حکومت شبان رعيّت بود و رعيّت بوظائف تابعيّت قيام نمايد روابط التيام محکم گردد و وسائط ارتباط مستحکم قوّت يک مملکت و قدرت تمام رعيّت در يک نقطه شخص شاخصی تقرّر و تجمّع نمايد و شبهه ای نيست که در نهايت نفوذ تحقّق يابد چون شعاع آفتاب که در سطح زجاجی مقعّر مدوّر افتد حرارت بتمامها در نقطه وسطای بلور و زجاج اجتماع کند و چنان نافذ و مؤثّر و محرّق گردد که هر جسم سخت عاصی متقابل باين نقطه بگدازد ولو تحمّل در آتش تواند. ملاحظه نمائيد هر حکومت باهره و سلطنت قاهره رعيّتش در کمال عزّت و سعادتست و تبعه و زير دستانش در هر کشوری بزرگوار و محترم در نهايت رعايت و در جميع مراتب بسرعت تمام در ترقّيند و در معرفت و ثروت و تجارت و صنعت در علوّ پياپی و اين مشهود و مسلّم در نزد هر عاقل و داناست بی‌شبهه و ريب \*

ای احبّای الهی گوش هوش باز کنيد و از فتنه جوئی احتراز و اگر بوی فسادی از نفسی استشمام نمائيد ولو بظاهر شخص خطيری باشد و عالم بی‌نظيری بدانيد دجّال رجالست و مخالف آيين ذوالجلال دشمن يزدان است و هادم بنيان ناقض عهد و پيمان است و مردود درگاه حضرت رحمن. شخص خبير و بصير چون سراج منير است و سبب فلاح و صلاح عالم کبير و صغير بموجب ايمان و پيمان در خير عالميان کوشد و در راحت جهانيان. ای احبّای الهی آيين رحمانی را دور جوانی است و امر بديع را موسم ربيع عصر جديد آغاز نشأهء اولی است و اين قرن قرن برگزيده خداوند يکتا. آفاق امکان از شئون نيّر اوج عرفان روشن و منوّر است و شرق و غرب عالم از نفحات قدس معنبر و معطّر. چهره خلق جديد در نهايت صباحت و ملاحت است و هيکل امر بديع در غايت قوّت و طراوت. گوش هوشرا بر نصايح و وصايای الهی گشائيد و در صدق نيّت با خلوص فطرت و طيب طينت و خير دولت يد بيضائی بنمائيد تا در انجمن عالم و مجمع امم مثبوت و محقّق گردد که شمع روشن عالم انسانی و گل گلشن جهان الهی هستند. گفتار ثمری ندارد و نهال آمال بری نيارد رفتار و کردار لازم. بالقوّه جميع اشياء مستعدّ جميع اشياء نهايت بعضی سهل الحصولند و بعضی صعب الوصول لکن چه فائده انسان بالفعل بايد آيت رحمن باشد و رايت حضرت يزدان. و السّلام علی من اتّبع الهدی \*